

# نامه‌ی شبنم مددزاده به مناسبت فرا رسیدن مهر

شبنم مددزاده؛ زندانی سیاسی

... یاران دبستانی‌ام! موسم بهار بیداری را با سرودی به استقبال بنشینیم یا در قفای جفاهای رفته مرثیه‌خوان باشیم؟! مهر بی مهری‌ست چونان باغ بی برگی که تیغ ستم مثل همیشه باغ سبز آگاهی بیداران را نشانه رفته است با شیوه‌های متفاوت و باز هم منسوخ. از هر کرانه تیری می‌آید: بحث تفکیک جنسیتی کلاس‌های درسی در دانشگاه‌ها آغاز شده و در دانشگاه‌های علامه، امیرکبیر و یزد به مرحله‌ی عمل رسیده است بحثی که یقیناً به علت عدم کارشناسانه بودنش باعث به هم ریختگی سیستم آموزشی می‌شود، سیاستی که نه برای راحتی دانشجویان و نه برای ارتقای کیفی آموزشی، بلکه در ادامه‌ی افکار پوسیده‌ی قرون وسطایی شکل گرفته است و یا سهمیه بندی جنسیتی که امسال هم ادامه داشت...

میرسد اینک ز راه موسم تجدید عهد

پرده سیاه شب راه نور را بر پنجره‌ها بسته است. چشم در چشمان ظلمانی‌اش زمان را با خود می‌کشم. اینجا همیشه شب است. صدا با سکوت آشناست و ظلمی مشتعل هر جنبنده‌ای را به کام کشیده، چشمانم دیگر پوستین تاریک‌اش را نمی‌بیند، ستاره‌هایی در دل شب می‌درخشند، چشمانم سویی می‌گیرد و دلم آشوبی، گویی چشمانم به ستارگان شب دل‌باخته‌اند... اینجا برای توصیف مکان و زمان می‌مانی؟ زمان دیر می‌گذرد یا زود؟ روز زورق شکسته‌ایست بر سیاهی شب، ظلمتی وجودها را بلعیده و عطر خاطرات و یادها رایحه‌ی دلنشین دلهاست، ناله‌های زنجیرها ضرب آهنگ زندگیست، اگر عقربه‌های ساعت را خود در دست نگیری در گردبادشان گیر می‌کنی، همواره با روزگار فرساینده در جنگی، زمان را باید خود پیش برانی و اینگونه است که مسئولیتات سنگین می‌شود، همراه با باری که بر شانه‌هایت گذارده شده تا در این مسیر پر سنگلاخ با خود ببری تا قله‌ها، عمرت را هم باید فانوسی کنی در بلندای این وادی، در مکانی دورافتاده و مطرود از گردش از زمین، در بی‌خبری محض، با فاصله‌ی یک هفته‌ای از تمام جریان‌ات، اینجا به طور هراس‌انگیزی در گذشته می‌مانی. تقویم روز را ورق

می‌زنم. برگه‌هایی به تاریخ پیوسته نشان از گذشت زمان دارد، با یک حرکت تمام برگه‌ها را ورق می‌زنم، برگه‌های تقویم نیست که از جلوی چشمانم می‌گذرد، سنگینی یک سالی است که پشت سر گذاردم. اتفاقات و جریان‌ات دردناک، خون دل خوردن‌ها، اشک‌های جاری نشده، عزاداری‌های اجازه داده نشده، حسرت‌ها و انتظارها... تاریخ روز را نگاه می‌کنم، روزهای آخر تابستان است که شهریور مسئولیت وداعش را بر عهده دارد. در دلم شوری به پا می‌شود. شروع پاییز، بوی ماه مهر، کیف و کفش و لباس مدرسه، کوچه‌های خاکی خاموش که با صدای قدم‌های ما رنگ شادی می‌گرفت. بوی ماه مهر و لذت قدم روی برگه‌های زرد جاده‌ی مدرسه، لذت نشستن مهرهای صد آفرین زیر پای دیکته، بوی ماه مهر؛ قهر و آشتی‌های من و فرزند سر راه مدرسه، بوی ماه مهر و شیرین‌ترین خاطره‌ام، ثبت نام دانشگاه به همراه فرزند، آمدن نام پر افتخار دانشجو بعد از اسمم و پا گذاشتن در صحن مقدس دانشگاه لذتی فراموش نشدنی، روی ابرها راه می‌رفتم. با اینکه شش سال از آن روز می‌گذرد ولی هر سال آمدن مهر لذتی را در دل من زنده می‌کند، هنوز طعم شیرین آن روز را در کام دارم. ۶ سال گذشته ولی من ۳ سال است که پشت میله‌ها و از بلندای حصار شب تجربه می‌کنم، همراه با حسرت. سه سال است که صدای قدم‌هایش را از بین سیم‌های خاردار به انتظار می‌نشینم و هر بار آن میهمان آشنای قدیمی می‌آید، با شور، با شوق، با جوش و خروش. گوش می‌سپارم، باز هم صدای قدم‌های پرتنین مهر به گوش می‌رسد، مهرماه است و هنگامه‌ی پر شدن گوش کوچه‌ها از صدای قدم‌های پرنشاط دانش‌آموزان و دانشجویان، مهر ماه است و هنگامه‌ی به صدا در آمدن زنگ‌های بیداری... سروش مهر می‌رسد اینک، صدای گام‌های استوار، خروش موج‌های مهیب در هر کوی و برزن صدای نبض زندگیست، جریان خون در رگ‌های این دیار زخم خورده است.

یاران دبستانی‌ام! موسم بهار بیداری را با سرودی به استقبال بنشینیم یا در قفای جفای رفته مرثیه‌خوان باشیم؟! مهر بی مهریست چونان باغ بی برگی که تیغ ستم مثل همیشه باغ سبز آگاهی بیداران را نشانه رفته است با شیوه‌های متفاوت و باز هم منسوخ. از هر کرانه تیری می‌آید: بحث تفکیک جنسیتی کلاس‌های درسی در دانشگاه‌ها آغاز شده و در دانشگاه‌های علامه، امیرکبیر و یزد به مرحله‌ی عمل رسیده است بحثی که یقیناً به علت عدم کارشناسانه بودنش باعث به هم ریختگی سیستم آموزشی می‌شود، سیاستی که نه برای راحتی دانشجویان و نه برای ارتقای کیفی آموزشی، بلکه در ادامه‌ی افکار پوسیده‌ی قرون وسطایی شکل گرفته است و یا سهمیه بندی جنسیتی که امسال هم ادامه داشت. عدالتی زن ستیزانه!! و مسئله جنجال برانگیز

حذف رشته‌های علوم انسانی آنهم در دانشگاه‌هایی که این رشته‌ها به عنوان قطب شناخته می‌شوند. غرب ستیزی! آن هم در مسائلی که مرز جغرافیایی ندارد. علوم انسانی! چگونه ممکن است دانش‌آموختگانی را از آموختن نظریه‌های جهانی علمی محروم کرد؟!!

شنیدن دلایل مسئولان نشان از شیوه‌های جدید برای خاموش کردن فریاد حقوق‌طلبی دانشجویان، شیوه‌ای جدید برای ایجاد سد در برابر آگاهی است. که با حذف رشته‌های مخصوصی همچون روزنامه نگاری، علوم اجتماعی، حقوق و ... تحصیل در این رشته‌ها به افرادی خاص تعلق می‌گیرد تا از این طریق عده‌ی بخصوصی را در این رشته‌ها پرورش دهند، نوعی سرمایه‌گذاری برای آینده. مسئله‌ی دیگری که البته در ادامه‌ی سیاست‌های گذشته در برخورد با دانشجویان است ستاره دار کردن دانشجویان در گستره‌ی وسیعی تا جایی که پای این برخوردها به دانشگاه آزاد هم رسیده است. صدها نفر از دانشجویان ممتاز با عقاید مختلف را به دلیل "مخالفت با نظام" از ادامه‌ی تحصیل محروم می‌کنند. فکر کرده‌اند امکاناتی که نظام باید در اختیار شهروندان قرار بدهد میراث خدادادی است که نظام از سر انسان‌دوستی به دستدارانش بخشد؟! یا به واسطه‌ی جایگاه ساختاری حکومت به این حق نایل شده‌اند. فراموش کرده‌اند صندوق بودجه از کجا پر می‌شود؟! این روحیه انحصارطلبی است که در صدد خودی و غیر خودی کردن دانشگاه‌ها هستند نوعی کودتای نرم فرهنگی که همیشه دغدغه‌ی فکری مسئولان است. آقایان فکر می‌کنند این توجیه دلیل خوبی است تا دانشجویان را از حق انسانی خویش محروم کنند، حقی که هم در قانون اساسی کشور، هم در قانون حقوق شهروندی و هم در منشور بین‌المللی حقوق بشر به آن پرداخته شده است. برای دانشجویان این سیاست‌های خام و ناپخته آشناست اگر چه در پوششی جدید. در واقع سیاست‌های "دانشجو هراسی" حاکمان است، هراس از قشر آگاه و بیدار، هراس از عدالت‌طلبی و آزادی‌خواهی قشری که طلایه‌دار جنبش مبارزه با استبداد و ظلم و جهل و نادانیست. هر ابزاری استفاده بکنند علیه زندگی، همبستگی و اندیشه هیچ اقدامی نمی‌توانند بکنند که این سیاست‌ها بیشتر ما را به خود باوری می‌رساند، ایمان به تاثیرگذاری و توانایی‌مان که ستاره‌ها را از شب هراسی نیست. یاران دبستان‌ام! "خشم کوچه در مشت ماست" بر لبانمان سرودی روشن صیقل می‌دهیم، ما با سرودی بر لب موسم بهار بیداری را به استقبال می‌نشینیم. سرودی که به گفته‌ی افلاطون خارش بال‌هایمان را در بر دارد، مسئولیت انسان بودن و خواست آزادی‌مان. سرودی که تجدید عهد و میثاق‌هایمان را بلندتر از همیشه به گوش حاکمان می‌رساند. من هم، هم صدا با شما در اول مهر

از "مدرسه‌ی عشق" تجدید می‌کنم عهد و میثاقم را. عهد ذلت ناپذیری، که تا جان در بدن دارم وفادار باشم. وفادار به یارانی که ستاره‌های راهمان گشتند و روشنی بخش دل‌هایمان، وفادار به آرمان‌هایمان، به اهدافمان، برای آبادی ایران زمین. برای اینکه کودکان ایران شادی اول مهر را در دل حس کنند، دوباره بوی کیف و کفش تازه، بوی کتاب‌های نو در خانه‌های سرد و تاریک، گرما بخش باشد و صدای خنده‌های شادخوارانه‌ی فرزندان این میهن ترانه‌ی زندگی.

شب‌نم مددزاده

زندان اوین

مهر ۹۰

منبع : خانه حقوق بشر ایران